



اصغر آقا

ASGHAR AGHA 75

U.K.50p U.S.A.\$1 FRANCE 6f ITALY 1200L
SWISS 3.20frs GERMANY 2.50DM AUSTRIA 14sch

شماره ۷۵ شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۶۰

SATURDAY 6th AUGUST



۳۲۸

آخرین تانگو در پاریس!



(اندر حدیث فرار بنی صدر و رجوی)

xalvat.com

چریک برج ایفل
خلبان شجاع و
مسافران
بلا تکلیف
تعطیل اصغر آقا
دستور العمل
فقیه عالیقدر
تلگرام حزب توده
بده مسعود رجوی
بنی صدر
وسعدی
حکایت فرار با
البسه بانوان
حکایت اوباش افغانی
در جمهوری اسلامی
خاقان اسلام
ویاری صدام



آخرین تانگودر پاریس

در شماره ۶۹ صفر ۱۳۸۱ (۴۰ روز پیش) گفته بودیم اگر آقای بنی صدر هم به پاریس بیاید، احتمال جنگ داخلی در خارج از کشور، افزایش میابد. تازه ما نمیدانستیم که آقای بنی صدر، یک نخست وزیر هم به اسم مسعود رجوی، سوغات میآورند. در واقع، رهبران قمیوزیسیون در پاریس، جمعشان جمع بود و یکشان کم بود که دونا با هم آمدند! حالا باید منتظر باشیم که همین روزها، بنی صدر و رجوی هم بزنند به تیپ هم و ما همدیگر دست به یقه شوند تا خاصیت اهوژیوسیونی پیدا کرده و از نظر قمیوزیسیون پاریس، به رسمیت شناخته شوند.

ناظران سیاسی، ورود بنی صدر و رجوی را به فرانسه، به منزله "آخرین تانگو در پاریس" میدانند و احتمال میدهند که تا دوهفته دیگر، این دونفر هم، هر کدام با علم کردن یک روزنامه، شروع کنند فحش دادن به همدیگر، تا چشم دشمنان ملک و ملت چهارتا شود.



— قربان، اینقدر از فرار رجوی ناراحت نباشین، از اون انقلابی تر و مجاهد تر، توی زند و ندامتونه بره!

تعطیل اصغراقا

خوانندگان عزیز، با اجازهتان برای تعطیلات زمستانی، هفته آینده اصغراقا را منتشر نمیکنیم. (راستی از زمستان تا حالا میخواستیم بریم تعطیلات، فرصت نمیگردیم.)

بنابراین دیدار بعدی ما، دوهفته دیگر، روز شنبه ۳۱ مرداد، برابر با ۲۲ آگوست خواهد بود. البته، در این فاصله اگر حادثه مهمی اتفاق افتاد، ما تعطیلاتان را بهم میزنیم و برمیگردیم و روزنامه را داغ و ترو تازه، منتشر میکنیم. ولی اگر کودتا شد و اتفاقی دیگری نیفتاد، ما از این فرصت، حداکثر استفاده را برای تجدید قوا خواهیم کرد.

بادانان باشه از وقتی که اصغراقا را مجدداً هفتگی کردیم، هیچ تعطیلی نداشتهایم. انشالله که اجازه مرخصی صادر میفرمائید.

با تشکر - برو بچه های اصغراقا

داستان خلبان شجاع و مسافران بلا تکلیف

وحتت زده ونگران بود، هیچکس نمیدانست جگار کند. همه به امید خلبان بودند که کاری بکند، خوشبختانه طولی نکشید که دوباره صدای خلبان از کابین آمد:

— بسم الله الرحمن الرحیم، مسافران عزیز، من از کابین خلبان صحبت میکنم مقاومت کنید! سویم موتور هواپیما هم از کار افتاد، ولی شما نگران نباشید. مقاومت کنید. زندگی از این چیزها، زیاد داره، ولی بهرحال امیدوار باشید زندگی زیباست. استقامت زیباست. هیچ ناراحت نباشید، همه چیز درست میشه. فقط مقاومت کنید. روحیهتان را از دست ندهید. مقاومت، مقاومت... قریبادهای گریه و زاری مسافران بلند شد. عدهای مسئول سینه زدن شدند و عدهای اشهد خود را میگفتند، بعضی ها از وحشت، بیپوش شده بودند و عدهای هم هنوز مقاومت میکردند. مکانهای هواپیما، بیش از اندازه شدید شده بود. خطر هر لحظه نزدیکتر میشد.

یکی دوساعتی در حالت دلپیره و اضطراب گذشت تا اینکه دوباره صدای خلبان از بلندگوها بلند شد:

— بسم الله الرحمن الرحیم، مسافران عزیز، نگران نباشید، مقاومت کنید. البته الان آخرین موتور هواپیما هم از کار افتاد، اما شما ناامید نباشید. خدا بزرگ است! روحیه خود را حفظ کنید. روحیه شما باید قوی باشد. زندگی زیباست. از پنجره هواپیما، خورشید را نگاه کنید که چه با شکوه می تابد. از پنجره سمت راست هواپیما، آن جنگل های سرسبز را در دور دست ها نگاه کنید که برگ آن درختان سبز، هر کدام ورفتی است از معرفت کردگار. از سمت چپ هواپیما، آن کوههای بلند و سر به فلک کشیده را ببینید که با چه عظمتی برجای خود ایستاده اند. آن پائین تر، در زیر هواپیما، آن دریای نیلگون بیکران را نگاه کنید که با چه آرامشی آرامیده است در میان امواج دریا. در آن دور دست ها، آن آفتاب نجات کوچک را ببینید که روی موجها، پائین و بالا میروند. مسافران عزیز، خلبان شما، الان از توی این قایق نجات با شما صحبت میکند! مردم مقاومت کنید. مقاومت کنید. نگران من نباشید! چیزی به ساحل نجات نمانده...

چریک فراری

با چریک فرار کرده بگو مگر از دشمنان تو ترسیدی؟ بیرواست همه بجا ماندند تو چرا اینچنین فراریدی؟

حکایت خاقان اسلام و یاری صدام!

گویند که چون خاقان اسلام، سرزمین آریاها را به خاک و خون، در کشید، به دستور آریایان خویش، دعوتهای شهر هسایه خونخوار فرستاد تا او نیز گوشه ای از این بارگزان بردوش کشد. پس، او را به ولایت خوزستان گمارد و همه روزه جوانان رعنا از هر سو فرستاد تا با او بنرد کنند. گویند که در این جنگ زرگری، جوانان میهن برست از هر دو سرزمین، به خاک و خون در غلطیدند و آسینه و صنایع بسیار در هر دودبار ضایع گردانیدند تا هر دو حاکم، سر سرزمین هائی فقیر و بیچار، حکومت کنند و از سوی جوانان برشور و شر، در امان باشند.

چون جنگ فرسایشی و فرمایشی، به بکنواختی گراشید، آریایان را اندیشه نجات بست اندیشی در سر او افتاد و هر دو گمانشده را انارت کردند که آوازه صلح سر دهند و از مضار جنگ سخن گویند و برای آزادی قدس، به تلاش او فتند. پس این بار، خاقان اسلام، جوانان برشور را به نجات قدس تشویق نمود که تا چند صباحی نیر، از این طریق، پایهای حکومت بوشالی خویش، مستحکم سازد که شاعر فرماید:

حضرت خاقانان، هر آنچه میکنند در شهر ما
جمله را از بهر حفظ قدرت خود، می کنند
تاکنون پسر عراق، این فتنه، عسر عمر می نمود
حالیها بسهر نجات قدس، قد قد می کنند

تبریک و تسلیت
تذکره انقلابی دکتر حسن آیت را به خانواده های خمینی، بقاش، کاشانی، بهشتی و سایر خانواده های وابسته، صمیمانه تبریک و تسلیت میگویم.

حکایت فرار با البسه بانوان

آوردند که در مجلسی سخن از فرار آن رئیس جمهور با سبیل پاکت تراش و لباس زنانه بود. یکی گفت که کاری بسندیده نیست، دیگری گفت که رسم بزرگان نیست، سومی نالید که از کجا معلوم ادعای آن رادبوی دروغپرداز، درست بوده باشد که لباس زنانه بپوشد و فرار نموده، چرا که آنان از سوز دل این حرف ها، سرهم کنند. پیر مردی جهان دیده در مجلس بود، گفت: ای دوستان، عیب او جمله بگفتید، هنرش نیز بگوئید، برای فرار از قمیله آدمخوران، لباس زنانه که سهل است، اگر آدمیزاده مجبور شود که حتی پشم بر صورت بچسباند و عنای ننگین آخوندی بر دوش افکند و عمامه فتنه انگیز بر سر گذارد و تسبیح حرام شمار، بر دست گیرد و از مهلکه بگیرد، کاری در خور ملاست نیست. پس به فرش که حکایت لباس زنانه، قرین حقیقت باشد، باز رحمت بر بنی صدر که لباس زنانه را بر رخ آخوندی ترجیح داده تن خود بدان ننگ نالود. (از کتاب قوانین الفرار - به اختصار)



بولینگ انقلابی!

خبرهای کوتاه

— رئیس جمهور، حکمش را از امام گرفت (امام از کی گرفت؟)
— سلا متیان هم همراه بنی صدر به پاریس رفت. (بازی کلا، اونم چریک شده!)
— نماینده منتخب مردم مشهد کشته شد. (این را میگویند رای مردم.)
— رئیس جمهور جدید، مراسم تحلیف بجا آورد. (باید مراسم تحلیف بجا می آورد.)
— سفارت جمهوری اسلامی در "بن" اشغال شد. (بگو "بیخ" را هم بگیرند.)
— دکتز باهنر، نخست وزیر شد. (بچاره هویدا)
— رجائی برای زلزله زدگان بهام فرستاد.
— مگر زلزله کافی نبود؟
— در مقابل خانه رئیس جمهور، بمب منفجر شد. (واقعا که حیف از بمب)

ه اصغر آقا و اکبر آقا ه

— اصغر آقا؟
— جان اصغر آقا؟
— میکم چرا محمد رضا سعادت رو کشتند؟
— اون که قبلاً به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود.
— این که چیزی نیست، اونها حتی کسانی رو که به یکسال یا ۶ ماه یا یک هفته زندان محکوم هستند، به گلوله می بندن.
— آخه واسه چی؟
— واسه اینکه قریبوت بوم، رژیمه که به فردای خودش امید نداره، چطور میتونه مطمئن باشه میتونه تا ده سال دیگه سعادت رو نوی زندون نگهداره؟



— خواهر، بیا تادیو نشده، ما هم بزیم بچاک.



سریال

امیرارسلان نامدار در تهران

این هفته: ماجرای امیرارسلان و سطل آشغال

گفت: و اما راپویان اخبار، و ناقلان آثار، و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار، از تهران بهمار، میان آخوند و شیخ و ملای بهشمار، با جشن خونبار، چنین حکایت کند: که چون امیرارسلان نامدار با حقه و نیرنگ بسیار، از جنگ ملاهای ریش دار فرار کرد به خانه راننده تاکسی پناه آورد، اینک آن نامدار، بزرقوار عبا بدوش افکنده، عمامه بسر گذارده، با لباس میدل قصد دارد که انتقام از قمر وزیر حرامزاده بگیرد، اینک دنباله این داستان سراسر بیند.

آسمان دل گرفته، شهر خاموش، غم بر شهر سایه افکنده بود. اما ساختمان حزب جمهوری اسلامی نورانی بود، ارسلان نامدار به محل نزدیک شد، دید پاسداران آنرا دوره کرده اند، عمامه را درست کرد، دستی به عبا کشید، تکم را جلو داد، زیر لب ورد خواند و جلو رفت، پاسداران با دیدن آخوند احترام گذاشتند، ارسلان وارد ساختمان شد، اطاقی دید بزرگ که همه سردمداران جمهوری اسلامی دور میزی نشسته اند عده را شماره کرد دید بالای صد نفر هستند، اما بخود و بهجهت عدد ۷۲ را بیاد آورد، ارسلان قمر وزیر حرامزاده را دید که در بالای مجلس به صندلی تکیه زده با صدائی به کلفتی صدای مبر پیویای خواننده (با عرض معذرت) به سخنوری مشغول است و دیگران چون گاو (با عرض معذرت از کلمه حیوانات) بر او را نگاه میکنند، ارسلان به زیر میز نظر کرد و سطل آشغال را دید، با خود گفت:

— عجیب آدمی هستم من، اینهمه آشغال در این اطاق است چرا من به سطل آشغال نگاه میکنم!
از نگاه خود بشیمان گشت، به گوشتهای نظر افکند مردی با ته ریش چون نوکران نظر آید، دانست که این عمله معروف است ناگهان دستی به پیشش خورد، لرزه ای کوتاه بدنش را نوازش داد، روی برگرداند آخوندی دید بدون ریش حیرت کرد که آخوند که بی ریش نمیشود؟ بیاد فیلم کوسه افتاد - شیخ کوسه گفت:
— جنابعالی عضو حزب هستید؟
ارسلان نامدار دست پا را کم کرد، چون قهرمان مردابرفی به لگنت افتاد:
— والله... بسم تعالی... بنده...
بنده - بسم الله... آخوند کوسه به عمله نظر کرد. عمله انگشت به بینی برد گفت:
— هیس.
آخوند کوسه با دست اشاراتی به عمله کرد، عمله جلو آمد گفت:
— شلوغ نکن، باز آقا (اشاره به قمر وزیر) عصیان میشه، فحش خواهر، مادر بیهمون میده.
آخوند کوسه اشاراتی به ارسلان کرد گفت:
— اینو میشناسی؟
عمله ارسلان را دید ناگهان تعظیم کرد (ادامه دارد)



این که حمزنی نیست، حالا میرمت موزه لوور، تابلوداره از این کندهنز، لحت لخت!



کارنامه رئیس جمهور گزاش برادر

بسم الله الرحمن الرحيم - صبح آمدیم به کاخ رئیس جمهوری، چند تن از رفقا آمدند ضمن گفتن طعنه، گفتند برویم کله پاچه بخوریم، گفتیم کجا؟ گفتند سرپل امیر بهادر. گفتیم من طازه دیروز از امام حکم ریاست جمهوری گرفتم، خوب نیست که روز اول، پست را ترک کنم. گفتند زود برمیگردیم. یکی از حبیب‌ها را که از ارتش عراق غنیمت گرفتیم سوار شدیم بطرف پل امیر بهادر. در راه من چند صفحه از کتاب "حسین کرد" را مطالعه میکردم ولی فهمش بسیار مشکل است. در کلبه‌ری با ورود ما هياهو شد و فریادهای تشویق امیر مسلمانان حاضر در کله پزی و سخت آقا مهدی کلبه‌ری که ملاقاتی را به هوا برده بود و درود بر رجائی میگفت، باعث شد که ما نتوانیم در آنجا کله پاچه بخوریم. یک قالیچه از آقا مهدی گرفتیم، پر از کله پاچه کردیم آوردیم به کاخ رئیس جمهوری. من دوتا پاچه، به نصفه موز، کمی ماست - گوش و یک زیان خوردیم، اسگوشت آن را هم تلیت کردیم با موری.

این مثالی که منویسم از برای ایست که امت مسلمان بدانند که موضع رئیس جمهور انتخابشان چیست و در جریان فعالیت های او باشند. دوتا چائی هم بخدش خوردیم. من احساس کردم باید بروم خلا. رفتم خلا. یک ساعت و نیم آنجا بودم.

کار مهم دیگری که شامل فکر باشد دیروز انجام ندادم. دوسه روز است میخواهم با امام حسینی، تماس تلفنی بگیرم، موفق نمی‌شوم. بگفت گوش را بر میدارد میگوید عوسی گرفتنی البته من می‌توانم تشخیص بدهم که خود امام هستند که صدایشان را عوض میکنند میگویند عوسی گرفتنی. اما غلش را نمی‌فهم. البته اهد آقا قلا" به من گفته بود اگر مرتب بخوای تلفن بزنی به امام و وقت ایشان را بگیر، امام جواب نمیدهد. ولی دیگر نمیتوانستم باور کنم که امام پای تلفن صدایش را عوض کند و بگوید عوسی گرفتنی.

دیگر نمیدانم برای امروز چی بنویسم. بقول یکی از دانشمندان بزرگ فرانسوی، در این باره بعد صحبت میکنم.

اثر انگشت رئیس جمهور

حکایت اوباش افغانی

آوردماند که شیخ جلال‌الدین فارسی از بلاد افغان را داعیه ریاست جمهوری کشور دارا بود. او را بدین مهم نگماردند که افغانی بود. گویند سالی نگذشت که طرفداران امام عجم همه از وی، روی برافروختند. پس از برای حمایت وی، عملیات افغانی اجبر کرده، گروهی از دیار افغان، به بابوش آوردند. در این حال شیخ جلال‌الدین فارسی که افغانی نبود، شکوه سرداد که با امام، نزا که پایه حکومت بردوش عمل افغانست، چرا سبب ریاست جمهوری از این افغانی دریغ داشتی؟ فرمود آن را به عطف ایرانی واگذاشتیم از برای تعادل.

شمس آل احمد، شاعر دربار، افتخار حضور داشت. فی الحال شعری در مدح عملیات افغانی سروده پیشکش امام کرد و یک لول تریاک آیت الهی، صلح گرفت. چنین بود آن شعر:

آفرین بر قطف افغانیا
راه پیمائی کنی بهر امام
عضو حزب الله گشتی آفرین
شوروی از کشورت آواره کرد
سفتت سردی شو از این انقلاب
قاتلا، دزدا، خیتسا، جانبا
سرخ شو، یک روز، صد نومسانبا
آفرین بر غیرت افغانیا
تا شوی سردور با آغانیا
گر ضررها کرده است ایرانیا

برای اینکه از میزان محبوبیت نمایندگان مجلس شورای ملی با خبر شوی، به این مطلب که تحت عنوان "توضیح خانواده ابوطالی" در کیهان ۷ مرداد چاپ شده، توجه بفرمائید:

بدنمال ترور ناجوانردانه آقای علی میرزا ابوطالی، بدست منافقین آمریکائی و سلسله توطئه‌هایی که علیه پهلویان و هواداران مخلص امام در سراسر کشور، اهم از ترور شخصیت و ترور جانی انجام میگردد، و جهت لوث کردن شخصیت هواداران جدی انقلاب اسلامی، شایعات بی اساس و زشتی پخش میگردد که منافقانه روزنامه کیهان در خیر مورخ ۶۰/۵/۶۰، حاج علی میرزا طالی را برادر زن آقای تجویبی معرفی نموده است که این مسئله را قویاً تکذیب نموده و خواستار تعقیب قانونی شایعه پردازان هستیم.

استدعا از خوانندگان

از خوانندگان عزیز که شماره های ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ را لازم ندارند، تقاضا میکنم هر کجای دنیا که هستند، برای ما بفرستند. ما هر کدانش را یک بوند می‌خریم و وجه آن را به حساب انتشاراتشان منظور میکنم. با تشکر - امیر آقا



مدنی - دوستیمون بجا، ولی چند میلیون رای بمن بدهکاری!

اعاده حیثیت

برای اینکه از میزان محبوبیت نمایندگان مجلس شورای ملی با خبر شوی، به این مطلب که تحت عنوان "توضیح خانواده ابوطالی" در کیهان ۷ مرداد چاپ شده، توجه بفرمائید:

بدنمال ترور ناجوانردانه آقای علی میرزا ابوطالی، بدست منافقین آمریکائی و سلسله توطئه‌هایی که علیه پهلویان و هواداران مخلص امام در سراسر کشور، اهم از ترور شخصیت و ترور جانی انجام میگردد، و جهت لوث کردن شخصیت هواداران جدی انقلاب اسلامی، شایعات بی اساس و زشتی پخش میگردد که منافقانه روزنامه کیهان در خیر مورخ ۶۰/۵/۶۰، حاج علی میرزا طالی را برادر زن آقای تجویبی معرفی نموده است که این مسئله را قویاً تکذیب نموده و خواستار تعقیب قانونی شایعه پردازان هستیم.

(- ترا خدا ببیند چطوری با شخصیت مردم بازی میکنند. ظاهراً همین روزها باید منتظر یک چنین اعلانی هم از طرف آیت الله بندبده باشیم!)



xalvat.com



آیا هنوز تصور که امام گفته، تصمیم دارم مقاله بنویسم؟ نه خیر، جلد دوم اقتصاد توحیدی هست و همچنین کتاب جامعه توحیدی که راجع به تنوری مجاهدین هست و یک چیزهای دیگری هست که من منویسم آقای رجوی امضا میکنند تا بعد ببینیم چی میشه.



— آقای رجوی، مردم سخاوتمند چون چرا در این شرایط از کشور خارج شدند؟
— اتفاقاً؟ من برای پاسخ دادن به همین سوال اوادم پاریس!

xalvat.com

با اهتگ "برفتم بر در شمس الغماره" بگفتم ای چریک برج ایفل

دیدم مسعود خان ریزه رسره بدست خود گرفته انگلیس کجی هم یک "معاهد" میروند عزیز من مگر جای تو اینجاست مگسیر ابراردی از این تاکتیکم تمام مشت ها را وا نمامم از این آرزیت سازی ها چه حاصل جوانان وطن را شیر کردید نسرودی آنتین خواهیم کردن گسوی خویش را کردند پیاره هسی با ناکمان درگیر گشتند پسر مادر. امیر داغ فرزند دو چشم خویش را بگتایند از خواب بیدارند بطور ما چشم خونبار شوند آنجا دوساره نمربران خورشید آب پرتقال پاستوریزه چریک اینروها، اینقدر شیک است؟ بگو رسم فشاگاری. چنین است؟ برادر جان، مگر آزار داری نو که پارم نه ای، بیتم چراتی نچک باش دل ریشم چراتی چه میخوای از این حال خرابم چرا هر نمیشه شو، آشی خوایم بیما تا آب یک رودخونه باشم جو روز آید، ز هم بیگونه باشم!!

برفتم در کنار شانزله لیزره نشسته با دوتا هسنگران کجی آب پرنفالت را بنوشند بگفتم جان مسعود چه خبرهات بگفتا پاره کم گو، من چریکم من اینجا آدم افشا نمامم بگفتم ای چریک برج ایفل تما اعلامیه نکتیر کردید که آب خویش زین خواهیم کردن جوانان وطن با این اشاره ز تشویق تماها، تسرگشتند گروهی کشته و یک عده در بند حترگاهان که خورشید جهانباب به زندان اوین، در کتج دیوار که باز امروز یک عده جوانان ولکن رهبران در شانزله لیزره بگو با من که این رسم چریک است بگو با من که پارتیزان، همین است؟ به پاسخ گفتم مسعود فراری تو که نوتم نه ای، نیمم چراتی نو که برهم نه ای، زخم دلم را تو رلفوت بود تار رابامم نو که ما سو سریناری نسداری بیما تا گندم یک دونه باشم جوشب آید، کنار هم خوابیم

نامه عمه جان بهر رئیس جمهور عمله

پس از عرض سلام، من میدونستم اینا بالاخره، سبیل ترو دود میدان ابول جون مثل ریز برام روشن بود. بازم خدارو شکر که با این سی سبیلی تونستی در بری. فرق تو با گریه همینه جونم. گریه رو رفتی سبیلشو بزنی. نمی تونه در بره، اما تو بر عکسی، تا وقتی سبیل داشتی نمی تونستی در بری، همینکه سی سبیل شدی، فلنگو بستنی زدی بچاک و دانفت به دل امام علیه السلام موند.

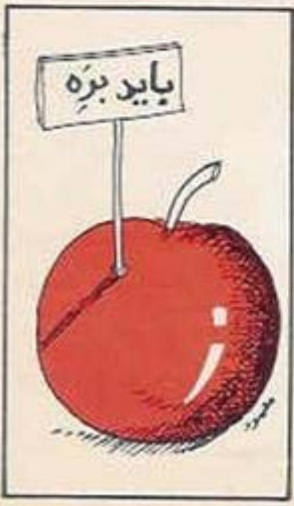
بازی عرض میشود، صحبت سبیل تراشیدن تو بود. راستی که چه تغییر قیافه خوبی داده بودی، جون عصمت اصلاً شناخته نمیشدی. البته به نظر من اگر بجای سبیل، بکخرده دماغتو تراشیده بودی، بهتر تغییر قیافه میدادی. آخه توی صورت تو، اون چیزیکه توی ذوق آدم میزنه، دماغته جونم، نه سبیلته. تازه بهزاد نموی میگفت لباس زنوننه پوشیدی و مثل زین ها آرایش کردی تا خارج بشی. آخه بهش بگو بی پدر مادر، توی اون سلکت، زندهای درست و حسابیش، حرارت نمی کنن آرایش کنن. اونوقت کسی که میخواد فرار کنه، میاد لب هاشو ماتیک میماله و سرخاب سفیداب میکنه میره فرودگاه؟ اینجای بابای دروغگو. خب، دیگه، امام علیه السلام که اون باشه و دولتش که این باشه، سخنگوی دولتش هم از این بهتر نمیشه. قریبن این انقلاب برم که باعث شد هر لات چاله میدونی بیاد سخنگوی دولت بشه. میدونم کجاش میسوزه، تازه میگفت توی هوا، بی صدر رو تعقیب کردیم! آره جون عصمت، نقل اون ستاره شناسه که رفت خونیه، دید یکی بغلدمت زنت خواییده! سمدی اونجا بود زد توی سر ستاره شناسه گفت خاک برسرت که از بس هوش و حواست توی آسمونه، از زمین خبر نداری. تو در اوج فلک چه دانی چیست - که ندانی که در سزایت گبست. حالا بگو این بی صدر مادر مرده، تا وقتی روی زمین بود، نتونستی پیداش کنی، حالا که مثل شهاب تاقب، زده به آسمون، میخوای دستگیرش کنی. فوتینا! بقول شاعر: تو وضع زمین را نکوساختی - که بر آسمان نیز برداختی؟ گریه میکنی اگر برداشتی - نعم گنجک از زمین برداشتی. شما ها با اونهمه گریزنده و فرستنده و سی سم و باسیم و رادار و راندارتون آمریکا اوند باطیاره و هلی کوپتر توی کویر طیس خیمه و خرگاه زد، گوش از گوشتون خبردار نشد. سفارت کانادا، ششما از کارکنان سفارت آمریکا فراری داد، آب از آب نکین نخورد، خلا میخوای از فرار بنی صدر جلوگیری کنی؟ خلاصه یا سرتون با ما بچنشین بازی میکنه و از چیزی خبردار نمیشی، یا اینکه مثل دختر کدخدای ولی آباد، می نهمین و چشم هاتونو می بندین و خودتونو به خواب میزنن، اما همین که بارو کارشو نوم کرد، بلند میشین و هارت و بورت میکنین که کی بود ما فلان کرد.

بازی عرض میشود ابول جون، میادا از نداشتن سبیل ناراحت بشی. بالاخره دوباره بالغ میشی و به بلوغ سیاسی میرس و سبیل در بیاری. توی ساندی تایمز نوشته بود (من که خودم سواد فرانسه ندارم، از آلمانی برام ترجمه کردند) که بنی صدر، لباس نظامی پوشید و سبیلهاشو تراشید و توی وانت تخم مرغ قلم شد و رفت فرودگاه. صد هزار مرغه خدارو شکر کردم که اتفاق بدی بیوات نیفتاد و کسی ترو با تخم مرغ عوضی نگرفت و تبعیت نکرد.

راستی شنیدم آقا مسعود رجوی هم با تو اومده فرانسه. خب خیره انشاءالله. چریک یعنی همین جونم. چریک که نماید تا آخر عمرش توی ایران بمونه. خدایا مریز مرحوم چنگواری هم چریک بود اما در تمام مدت فعالیت چریکی، بگبار پاشو به ایران نگذاشت، خب، حالا باید بگیم چون چنگواری در ایران نبوده، چریک خوبی حساب نمیشه؟ نه جونم. آقا مسعود هم کار خوبی کرد که زد به جاک. چریک زرنگ باید همینجور حواش جمع باشه و تا میبینه هوا یسه، بزنه بره خیابون شانزله لیزره قیوه فرانسه بخوره. اون جوونهایی هم که دسته دسته کشته شدن، با الا آن در زندان اوین و استادبوم صد هزار نفری، زندانی هستند، چشمین گورته میخواستن به موقع، فرار کنن بین فرانسه، ما با فرانسه رو که ازتون نگرفتن، الحمدالله چیزی که توی فرانسه زیاد داریم، اپوزیسیون و قمبروسیونه.

خلاصه از قول من به مسعود آقا بگو گوشت به این گوشه کتابه ها بدهگار نشاه و نکت بکوفت خدای نکرده به سرت بزنه که برگردی. آقا سلامتی تو جزو رهبران مجاهدین هستی و اگه خدای نکرده بکوفت بگین و تیربارونت کنن، معاهدین بیمعن سی رهبر. ولی حالا بازم دلشون خونه که اگه خودتونو تیربارون میکنن، الا! رهبریتون توی پارسا داره طاوالت میکنه. به نظر من حالا که آقا مسعود به عنوان نخست وزیر خودت انتخاب کردی، بهتره نذاری برگردی. آخه قریونت برم اگه نخست وزیرتو از دست بدی، چطور میخوای مملکتو اداره کنی؟

ابولی جون، بیش از این مزاحمت نمیش. سعی کن هرچی زودتر سبیل در بیاری و یک عکس باسبیل واسه ما بفرستی که دل من وامام علیه السلام، بیوات بگذره شده، قریون تو - عمه جونت



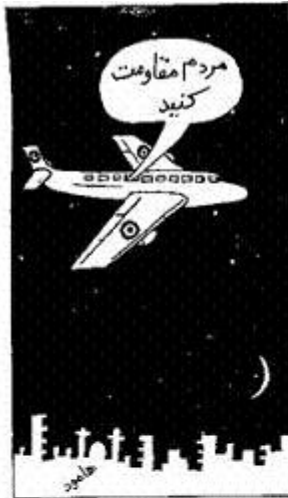
علت اعدام سعادت

بعد از اعدام محمد رضا سعادت، روزنامه‌های برده خور جمهوری اسلامی، وصیت نامه او را با آب و تاب فراوان و تمییر و تفصیل زیاد، منتشر کرده‌اند. محمد رضا سعادت، مجاهدی که به اتهام جاسوسی برای شوروی محکوم به زندان شده بود، هفته گذشته به جرم شرکت در تظاهرات خیابانی (!) در زندان اوین تیرباران شد. با اشتیاقی که مطبوعات جمهوری اسلامی در انتشار وصیتنامه او به خرج میدهند، به نظر میرسد که علت اصلی اعدام سعادت، ایجاد زمینه مناسب برای انتشار وصیتنامه او باشد. ظاهراً مرحوم سعادت، حاضر نشده بود که وصیتنامه‌اش را قبل از مرگش منتشر کنند به همین دلیل، کلاه ترحمی برایش درست کرده و او را اعدام کرده‌اند که رضایتش جلب شود.



دستگیری بنی صدر

گزارش رسیده از زبانه دانی تاریخ حاکمیت کتف گذشته صادق قطب زاده اعلام کرد که دولت فرانسه، بنی صدر را دستگیر کرده و آماده تحویل او به ایران است. قطب زاده گفت: آقای فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه شخصاً به من تلفن کرد و این خبر را داد. از قطب زاده سؤال شد: مطمئن هستید کسی که تلفن کرد رئیس جمهور فرانسه بود؟ وی گفت: دقیقاً! نمیدانم ولی صدایش شبیه صدای رئیس جمهور پاناما بود.



کارتون امام!

هفته گذشته، تلویزیون بی بی سی، برنامه‌ای با عنوان "عراق صدام" داشت و در این برنامه، مطالب مختلفی عنوان شد از جمله مصاحبه با عده‌ای از زندانیانی که توسط رژیم بعثی، به شدیدترین وجهی شکنجه شده بودند.

در این برنامه، نیمه تحلیلی و نیمه تبلیغی و نیمه تضعیفی، یک قسمت تمام تفریحی هم بود و آن اینکه یک تکه فیلم از تلویزیون عراق را نقل کردند که در این فیلم، زینم لال، زینم لال، امام خمینی علیه السلام، رهبر مستضعفان جهان را کارتونی کرده بودند و امام کارتونی، بلا نسبت، بلا نسبت، مثل قهرمانان و ملت دبستی، رفت و آمد میفرمودند و بلا تشبیه بلا تشبیه، مثل میکی موز، بالا پائین می‌پریدند و یک تانک کارتونی عراق هم ایشان را تعقیب می‌نمود.

البته شک نیست که سازندگان و ناپس دهندگان این فیلم، سرانجام سزای اعمال کثیف خود را خواهند دید و اگر تا بحال سوگ نشده باشند، حتماً در آن دنیا مجرم کارتونی کردن امام علیه السلام جیر جیرک خواهند شد. اما فرق عمده امام خمینی با امام صدام در اینست که امام صدام، اگر زندانیان سیاسی کشور را شکنجه می‌دهد، اقلاً برای جمع‌های مردم، کارتونی‌های بارز از تلویزیون پخش می‌کند، ولی امام خمینی علیه السلام، شکنجه را می‌دهد اما یک کارتونی صدام، از تلویزیون پخش نمی‌کند که جمع‌های مهم به ریش این غول بی شاخ و دم عراقی، بخندند و دلشان باز شود. خدایا سایه هیچکدامتان را از سر ملت آمریکا کم نکند.

دستورالعمل فقیه عالیقدر

کزارش خبرنگار اصغر آقا از قم حاکمیت که بدنبال فرار بنی صدر و رجوی از ایران، این دستورالعمل دروازه‌ها را از طرف کربلا، نزه عالیقدر صادر شده. ماده ۱- درست است که آنها فرار کرده اند ولی مرزها را ببندند که دوباره فرار نکنند. (کار از محکم کاری عیب نمی‌کند) ماده ۲- مردم باید افرادی را که سبیل ندارند شناسایی و به یاساران معرفی کنند تا از آنها تحقیق شود. ماده ۳- سرهنگ معزی، خلبانی که آنها را فرار داده به درجه سرباز صفر، تنزل پیدا کرده، سه سال اضافه خدمت برایش بپردازند.

ماده ۴- فرار قاچاق از کشور ممنوع اعلام می‌شود، مگر اینکه تمهید مالی بسپارند که برمیگردند. تبصره - چنانچه برنگردند، سپرده آنان ضبط و برای ساختن بنای یادبود بنجد منتظری مصرف خواهد شد. ماده ۵- دولت فرانسه باید بنی صدر را بدون سبیل به ایران تحویل بدهد. ماده ۶- اگر دولت فرانسه تا ۲۴ ساعت بنی صدر را پس ندهد، ما نفاذای خود را تکرار خواهیم کرد. ماده ۷- اگر دولت فرانسه بنی صدر را پس ندهد، اقلاً لباس‌هایش را به ما پس بدهد.

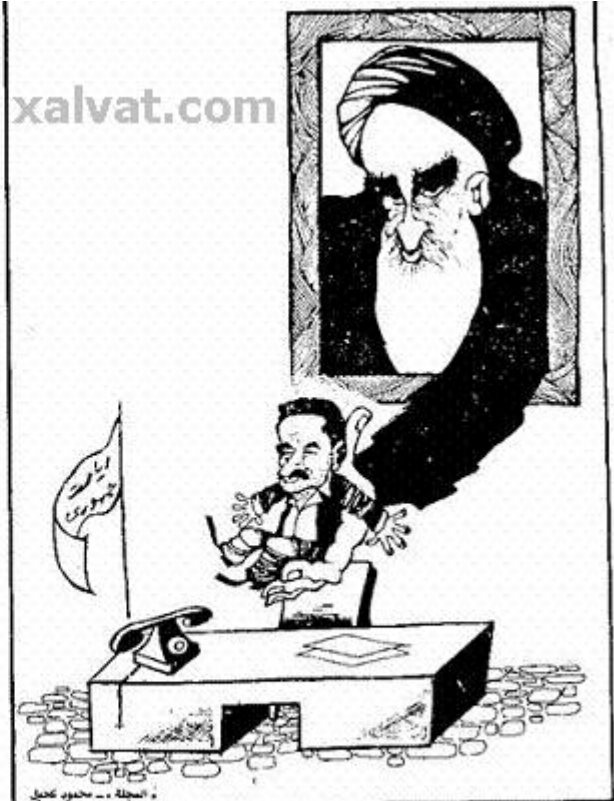
ماده ۸- سرباز وظیفه سرهنگ معزی (که مطابق ماده ۳ از همین دستورالعمل، تنزل درجه پیدا کرد) اصلاً از ارتش اخراج شود.

ماده ۹- به گردن هواپیمای جمهوری اسلامی، رنگوله ببندند که وقتی می‌خواهند فرار کنند، سروصدا کرده و دستگاه‌های کنترل کننده را خراب کنند!

ماده ۱۰- (ببر؟ آید؟ می‌شود)



(برای نوع) ولیعهد انگلیسی دروازه عمل



نخست‌وزیر گفت: با اعتقاد من اینکه در قانون اساسی بند از رهبری رئیس جمهوری عالیترین مقام رسمی کشور ذکر شده است قریل مقایسه با رهبری نیست، ریاست جمهوری دارای محتوایی است قانونی و یک محتوای مردمی، از نظر محتوای قانونی ریاست جمهوری یک گودالی است بین دو برآمدگی، یعنی رهبری و مجلس و قوای سه‌گانه

گودالی میان دو برآمدگی

اصغر آقای عزیز را فرمان، به بیوست بریده یکی از روزنامه‌های جمهوری اسلامی را تقدیم می‌کنم که آقای رجائی قبل از رسیدن به مقام ریاست جمهوری در تعریف آن فرموده‌اند: ریاست جمهوری، گودالی است بین دو برآمدگی، یعنی رهبری و مجلس و قوای سه‌گانه!

اکنون از آن استاد عزیز تقاضا دارم توضیحاتی درباره این برآمدگی‌ها و آن گودال بفرمایند تا اذهان عموم بیش از پیش روشن شود. قربانت "سعیدجون" جواب - سعیدجون عزیز، سوال فشنگی را مطرح کرده‌ای. در واقع سوال توهم مثل گودالی است بین دو برآمدگی! و اما، تشبیهی که جناب آقای رجائی در مورد مقام ریاست جمهوری کرده اند، بسیار تشبیه فشنگی است. شما اگر دقت کنید، در طبیعت و حتی در ساختمان بدن آدمی، گودال بین دو برآمدگی، به وفور یافت می‌شود. جای آقای رجائی به عنوان ریاست جمهوری اسلامی، همانطور که خودشان گفتند، درست در میان سوراخی است که وسط آن گودال قرار دارد.

و اما در مورد، دو برآمدگی مورد اشاره ایشان، یعنی رهبری و مجلس و قوای سه‌گانه، در واقع مربوط به اشتباه محاسبه است که جای دونا، سه نایرآمدگی ذکر کرده‌اند و ما گودالی که بین سه برآمدگی قرار داشته باشد، سراغ نداریم، مگر اینکه دارنده‌اش ناقص الخلقه باشد.

در خانم، خواهشند است بعد از این در نکهاتی که از قول شخصیت‌های مختلف نقل می‌کنید، مقام شامخ و شخصیت بارز سیاسی آنان را در نظر گرفته و به سمت‌های مربوط به گودال و برآمدگی آنها، انگشت نرسانید و فصاحت بیان و بلاغت کلام را از عملهای مکتبی جمهوری اسلامی، به عاریت بگیرید.

عقیده سعیدی درباره بنی صدر

شنیدم بنی صدر والا شمار یکی دیدم او را که در مسرود بگفتا مگر این بنی صدر نیست؟ مگر در همه کسار، حاضرس نبود مگر نه که با دست شخص امام جبراً پس در افشاده با رهبرش بگفتم که رسم زمانه است این بیس تا که استاد سعیدی، چه گفت "یکی بچه گریگ می بسوزیسد" بنی صدر فرانسسه، مگر مسرود فرارش از این ملکت، بهر چیست؟ مگر در همه کسار، حاضرس نبود رسیدی به این پست و جاه و مقام جبراً میزسد حرف پشت سرش؟ یکی سفت جاودانه است این که با وضع امروز، گردیده جفت؟ چو پرورده شد، خواهه را بر درید

اشتراک اصغر آقا از انتراز همیشه

Table with 2 columns: 'نرخ اشتراک' and 'تکثیر اسامی'. It lists subscription rates for different regions like 'اروپا' and 'بقا'.

مشترک عزیز روی برجسب آدرس شما، دوشماره نوشته شده است رقم بالائی، شماره اشتراک و پائینی، شمارمست که با ارسال آن شماره از روزنامه، زمان اشتراک شما سر می‌آید. لطفاً اگر قصد تمدید اشتراکتان را دارید، هر چه زودتر به ما اطلاع بدهید. درغیر این صورت، هرچه دیدید، از چشم خودتان دیدید.

لطفاً "چک‌ها و حواله‌ها بنام: IRANKHAT LTD. به آدرس اصغر آقا، ارسال باید گردد.

تلگرام حزب توده به مسعود رجوی

این تلگرام از سوی کمیته مرکزی حزب توده به پاریس مخابره شد. برادر مسعود رجوی و همراهان از جان گذشته کمیته مرکزی اقدام شجاعتانه شما، اعضای کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران در فرار از صحنه نبرد و سپردن طرفدارانمان به دست دشمن، یادآور فرار مشغفانه کمیته مرکزی حزب توده بعد از ۲۸ مرداد میباشد. در آن روز نیز رهبران از جان گذشته حزب توده، فرار را بر قرار ترجیح داده و اعضا، صدیق و طرفداران چشم و گوش بسته حزب را دم چک انداختند. اکنون شما نیز با این فرار تاریخی، نه تنها بر ماجرای فرار تاریخی ما، مهر تأیید کوبیده‌اید، بلکه این امید را در دل‌های ما زنده کردید که به زودی، همچون برادرانمان در کادر رهبری جریک‌های اکثریت، به جمع ما خواهید پیوست. با تشکر - کمیته مرکزی حزب خائن توده



بدون شرح

اتوبیوگرافی

مسئول انسانیت، فریاد آزادی، تنم
پسک خوس، نفس نیکی، مایه تادی منم
روح من نرم و سبک، چین ششمی بر برگ گل
ای مسلمانان، برادر همگسراولادی منم



از کوزه همان برون تراود که در اوست!

اصغر آقا

هفته نامه

xalvat.com

نشریه هفتگی - چاپ لندن
PERSIAN NEWSPAPER
EDITOR: H. KHORSANDI هادی خورسندی
UNIT 127 49-53 KENSINGTON HIGH STREET
LONDON, W.8. 01- 9910460

از خطبه مار حمله اصغر آقا

بسم الله الرحمن الرحيم. کسانی که فرار هستند این افراد، فرار هستند افراد مخلوع یا طیاره از هوا به پاریس یا کجا، اینها از نظر ساتلی که هست در مواردی با از نظر بغیة سوار، اینها را توجه باید باشند همه. مراقب باشند همه افراد، لاکن بیشتر. لاکن اگر چنانچه افرادی باشند که سیبل داشته باشند این افراد، مواظبت باشند همه از سیبل، مراقبت باشند همه از سیبل، اگر چنانچه رویت کردند بکسفر را که بی سیبل شده آن نفر، لاکن قلا " سیبل داشته آن شخص، تحقیق کنند از آن سیبل که اگر تراش داده‌اند آن را، اگر تراشیده کرده‌اند آن را، گزارش باشند همه در باب آن سیبل. در باب آن افراد، مشکوک باشند همه به بی سیبل. مشکوک باشند همه به افرادی که فاقد هستند از آن سیبل لاکن فاقد نبوده‌اند قلا " از سیبل. چیزی که زیر دماغ باشد، لاکن مو داشته باشد، آن چیز سیبله. در صدر اسلام همه بوده، پیغمبر هم داشته، علی هم داشته، هیترو هم داشته حتی آن پدر هم داشته لاکن آن پدر هم نداشته. بی صدر هم اولش داشته، حالا نداره. خودش که مخلوع شده هیچی، سیبلش هم مخلوع شده. لاکن این که شایعات میکنند که خودش تراشیده باشد از اجتمالی برای شایعه نمودن، اینها شایعه. مردم خودشان تراش داده‌اند به آن سیبل. این امت اسلامه که سیبل سترانه از اینها، از این افراد، از این مخلوع‌ها، لاکن این آقای رجایی که مثل خانه شاکردا اینجا و آنجا داشته از برای حکم ریاست جمهوری، ایشان هم سیبلی که داره مال خودته. طوری نیست که مال خودش نباشه این سیبل لاکن یکی هم اضافه داره. یعنی یک سیبل که به صورتش، یک سیبل هم داشته. میکنه چهار سیل!

این آقای رجایی را بیست ساله من می‌شناسم. گمانش نبود که هوانی که بود، گاهی به منزل ما می‌آمد از برای ساتلی. از برای ساتلی که بود می‌آمد آنجا لاکن طوری نبوده که خارج رفته باشد یا درس در فرانسه خوانده باشد از برای انحراف، برای فساد. دانشگاه برفته اصلا " این. نوکر آمریکا نبوده که به دانشگاه بره این. فحشه نبوده که به دانشگاه بره این، لاکن در طولمه بار آمده. چیزی که هست این لباس ریاست جمهوری از برای غایت آقای رجایی دوخته شده. لاکن آستینش یکگورده بندده. به نشن هم که گریه میکنه. لاکن این گریه از برای شهادی اسلامه. از برای ۲۲ نفر شهید کربلای نهزانه (گریه حاضران)، برای آن ۲۲ شهیده که گریه میکنه این لباس به تن آقای رجایی، برای آن محمد منتظری جوانه که گریه میکنه این لباس ریاست جمهوری به تن این رئیس جمهور انتخاباتی (زار زار حاضران) لباس هم گریه میکنه. در صحرائ کربلا هم همینطور بود (رسمه رفتن حاضران از گریه) لباس های آنجا هم گریه میکرد. حضرت ابوالفضل آمد آنجا دید یک لباسی آن کنار، توی سایه نشسته داره گریه میکنه (شدت گریه حاضران) دلنداری داد آن لباس را، صحبت کرد با آن السه حضرت، اینطور نبوده که لباس گریه نکنه در اسلام. جلیقه گریه نکنه در اسلام، عرقگیر گریه نکنه در اسلام، حتی زیر شلواری هم همینطوره. لباس آقای باب هم همینطوره. لاکن این لباس ریاست جمهوری که گریه میکنه به تن این آقای رجایی، گریه خوشحالیه. گریه سرور و شادیه (خنده حاضران) تا بحال چنین عملهای بخودش ندیده بوده این لباس. چنین رئیس جمهوری به خودش ندیده بود. این لباس، لاکن خوشحاله. (صدای گریه بچه). کنش هم همینطوره. نملین هم همینطوره. لاکن اگر تخیلی باشه از اسلام آن رئیس جمهور تخیل باشه از احکام یا تیرد باشه از مطالب، مست باشه، کاهل باشه، دلرحم باشه. مخالفت باشه با کشتار این جوان های فاسد، مخالفت باشه با اینهمه زندانی سیاسی که بعد از انقلاب ما داریم، بدمرد ما تصخوره آن رئیس جمهور. ما یک رئیس جمهوری که فراقی باشه در مسائل، در نبرهان. در فنل عام، در همه چیز فراقی باشه آن. فالناق باشه آن، مناسب باشه با شئون اسلام، باشوئات مسلمین، با شئون همه، بدمرد ما آن رئیس جمهور میخوره نه که و چه و هه! والسلام علیکم ورحمت الله الراجعون.

اتوبیوگرافی

در جمع خسران، مسائل و والا کهترم من
در هیئت دولت، خسر صاحبمنزرم من
چیزی نه زخیر بهترینم بنده، نه گمتر
پهوسته همین هستم: یک راهس خرم من
عسر عرکن و جفتک زن و خوش رفص و زرنگم
هر چند خرم بنده، ولی باهنرم من